



فهرست

۲	نگاهی به مطالب پیشین
۲	ادله منکرین انحلال خطابات
۲	دلیل اول
۲	نقد دلیل اول
۳	دلیل دوم
۵	نقد دلیل دوم
۵	امکان خطاب به عاصی و کافر



نگاهی به مطالب پیشین

بحث در انحلال خطابات بود. عرض شد مرحوم امام به جای ترتب و فراتر از ترتب، از طریق قانونیت خطابات، امر به مهم را در فرض عصیان اهم اثبات می‌کند و برای نظریه خود هفت مقدمه را بیان فرموده‌اند. یکی از مقدمات، مقدمه عدم انحلال خطابات بود. عرض کردیم بحث انحلال یا عدم انحلال خطابات از مباحث کلیدی اجتهاد است و تأثیر زیادی در جای‌جای اجتهاد دارد، لذا باید به صورت مستقیم مقوله انحلال یا عدم انحلال را بررسی کنیم. ادله مثبتین انحلال که مشهور بلکه قاطبه اصولیون هستند عبارت‌اند از: تعدد ملاکات و تعدد عقاب و ثواب و ظهور صیغه جمع در این مسئله. سه شاهد بر انحلال آوردیم به‌علاوه وجدان، که آدم احساس می‌کند خطابات منحل می‌شود و هر کسی برای خود قانون و خطابی دارد.

ادله منکرین انحلال خطابات

در مقابل ادله منکرین که حضرت امام باشند را بررسی می‌کردیم.

دلیل اول

اولین دلیل ایشان، مقایسه انشاءات و اخبارات بود و تأکید بر اینکه اگر جملات انشائی منحل می‌شود، باید جملات خبریه هم منحل شود و اگر کسی بخواهد انحلال در جملات خبریه را بپذیرد با محذورات غیرقابل قبول در فقه مواجه می‌شود. مثلاً در النار بارده باید گفت که گوینده به تعداد یک میلیارد آتش دروغ می‌گوید در حالی که او یک دروغ گفته است. این تالی باطل است، پس معلوم می‌شود در انشاءات هم انحلالی نیست.

نقد دلیل اول

در مناقشه این دلیل بر دو نکته تأکید داشتیم. یکی اینکه در اخبارت، قضایا و جملات حقیقیه را باید از جملات خارجیه جدا کرد. اگر اخبار بر روی ذات و طبیعت آمده است، واحد است اما اگر اخبار بر روی افراد و اشخاص آمده است، تعدد پیدا می‌کند. چه در کذب چه در غیبت، باید دید آنچه گفته می‌شود جمله حقیقیه است که رابطه و تلازم بین ذات محمول و ذات موضوع است، اگر مثل النار حارة باشد، صادق می‌شود و اگر النار بارده باشد کاذب می‌شود. اما اگر جمله متکلم از قضایا خارجیه شخصیه باشد، اگر کل من فی البلد، کل من فی العسکر، کل من فی المدرسه در



جمله باشد، معلوم است هر کدام از اشخاص برای خودشان حساب مختص به خود دارند، نه اینکه طبیعتی محکوم حکمی شود. اگر شکل دوم باشد در اینجا تعدد پیدا می‌کند، لذا می‌تواند به کل من فی المدرسه نسبتی بدهد که هم کاذب باشد و هم صادق باشد، مثلاً بگوید همه کسانی که در مدرسه هستند صبح نمازشان قضا شد. نسبت به کسانی که نمازشان قضا شده است صادق است و نسبت به کسانی که نمازشان قضا نشده است کاذب است. اینجا جمله منحل می‌شود و به تعداد افراد دروغ می‌گوید. در مثال النار بارده خیلی بعید است که دروغ متعدد باشد اما در پاسخ می‌توان مثال کل من فی المدرسه را آورد و گفت که خیلی بعید است که این جمله، یک دروغ باشد.

حل این مطلب هم به این نحو است که قضایای حقیقیه و خارجییه با هم فرق دارد. سرّ اصلی این است که در قضایای حقیقیه نسبت طبیعت با یک حکم را می‌گوییم اما در قضایای خارجییه و شخصییه مصادیق و موارد معین محکوم می‌شود و تعدد پیدا می‌کند. نکته دوم هم این است که اصولاً انشاءات با اخبارات متفاوت است. در نکته اول هیمنه این بحث شکست. این مطلب که عین متن ایشان این است: «و ما اشتهر من انحلال الخطاب الواحد إلى الخطابات حسب عدد المكلفين غير تام؛ لأن ملاک الانحلال فی الإخبار و الإنشاء واحد، فلو قلنا بالانحلال فی الثانی لزم القول به فی الأوّل أيضاً، مع أنّهم لا يلتزمون به، و إلّا يلزم أن يكون الخبر الواحد الكاذب أكاذيب فی متن الواقع؛ و عليه: لو قال قائل بأن النار باردة فقد كذب بعدة أفراد النار، و هو رأى أو قول كاذب، لا يلتزم به ذو مسكة» (تهذيب الاصول، ج ۱، ص: ۴۳۸).

ما به ایشان عرض می‌کنیم که اگر کسی بگوید کل من فی المدرسه نائم، آیا یک دروغ می‌گوید یا متعدد است. این مطلب در خود اخبارات است، همین راهی می‌شود که در انشاءات هم بگوییم متفاوت است. در مقام انشاء وقتی ملاکات متعدد است و ثواب و عقاب هم جدا هست، معلوم است که شارع تکالیف را جدا می‌بیند، منتهی همه را با یک بیان گفته است. بنابراین دلیل اول ایشان با بیانی که عرض کردیم دلیل تامی نیست. (البته در النار بارده اگر کسی بگوید کل نار بارده، یعنی قضیه حقیقیه که نسبت بین طبیعت‌ها است نباشد، بلکه ناظر به مصادیق باشد می‌شود گفت که متعدد است اما این بعید است). پس بین خود اخبارات، قضایا متفاوت است و انشاءات هم با اخبارات کاملاً متفاوت است. در مقام قانون‌گذاری تک تک افراد منظور خطاب هستند، منتهی همه افراد در یک جمله جمع شده‌اند.

دلیل دوم

دلیل دوم که ایشان در اواخر فرمایششان در صفحات بعد دارند این است که، اتفاق وجود دارد که خطابات شارع، شامل افراد گناه کاری که عازم عصیان هستند می‌شود و هیچ کس در آن شک ندارد. شمول خطابات شارع بر افراد



مصمم به عصیان قابل تردید نیست. اقیموا صلاة همان طور که شامل مرحوم آقای بهجت می شود، فرد تارک اصله را هم شامل می شود و اگر شامل نشود، اصلاً عصیان و عقاب در اینجا معنا ندارد. پس تردیدی وجود ندارد که خطابات شارع شامل عصات و افراد مصمم بر گناه می شود. همان طور که شامل افراد مطیع می شود، شامل افراد مذبذب هم می شود، شامل افراد مصمم به عصیان و عاصی هم می شود و در این مطلب هیچ کس تردید ندارد.

بنا بر نظریه مشهور، خطابات شرعیه شامل کفار هم می شود و کفار که اعتقاد به مبانی هم ندارند، مکلف به فروع هستند. این یک قاعده در قواعد فقهیه است که الکفار مکلفون بالفروع. کافر هم زمان اینکه مکلف است درباره خداوند تحقیق کند و اعتقاد پیدا کند، مکلف به نماز و روزه و حج و امثال آن هم هست. البته استثنائاتی هم ممکن است داشته باشد ولی مشهور می گویند الکفار مکلفون بالفروع. شمول سوم خطابات شرعیه نسبت به غافلان و حتی جاهلان است، برای اینکه گفته شده است که احکام بین عالم و جاهل مشترک است. این هم یک قاعده اصولی یا فقهی است که الاحکام مشترکه بین العالم و الجاهل، بین المتذکر و الغافل و الساهی. بنابراین شمول به غافل و همین طور شمول به جاهل هم نباید در آن تردید کرد.

مقدمه دلیل دوم مرحوم امام این است که خطابات شرعیه، یک: شامل عصات، نافرمان ها، طاغی و یاغی ها می شود. دو: شامل کفار می شود. سه: شامل غافل و ساهی و ناسی می شود. چهار: شامل جاهلان به احکام و شریعت می شود. شمول احکام یا خطابات یا شامل اجماع است یا اگر هم اتفاق نباشد مورد تأکید اکثریت قاطع فقها و بزرگان است.

با حفظ این مقدمه گفته می شود، اگر خطابات به خطابات متعدد منحل شود، باید خطابات مستقل متوجه عاصی، کافر، غافل، ساهی و جاهل هم بشود. بنا بر نظریه انحلال گفته می شود که هر فردی داری یک خطاب و تکلیف مستقل است که در دل خطاب کلی نهفته است، یعنی هر کسی برای خود خطابی دارد. اگر این طور باشد باید به آدمی که قطعاً بنا دارد نماز نخواند، بگوید صلّ و همین طور به آدم ناسی و غافل و جاهل هم صلّ بگویند، اگر شمول خطاب را قائل شوید، باید بگویند که خطاب مستقل شامل هر یک از این خطابات می شود (این یک قیاس استثنائی است)، لو تمت الانحلال لزم توجيه الخطاب المستقل الى هذه الطوائف العاصی و الکافر و الغافل و الساهی و الناسی و الجاهل و لكن التالی باطل قطعاً لاستهجانہ عرفاً.

بیان ایشان این طور است: «أضف إليه: أن الضرورة قائمة بأنّ الأوامر الإلهية شاملة للعصاة لا بعنوانهم، و المحققون على أنّها شاملة أيضاً للكفار، مع أنّ الخطاب الخصوصی إلى الکفار و کذا إلى العصاة المعلوم طغيانهم من أقبح المستهجنات، بل غير ممكن لغرض الانبعاث، فلو كان حكم الخطاب العامّ كالجزئی لوجب الالتزام بتقييد الخطابات بغيرهم؛ و کذا الحال فی الجاهل و الغافل و الساهی؛ إذ لا یعقل تخصيص الخطاب فی مرتبة الإنشاء بالعالم الملتفت؛ و



إن كان يصحّ في مرتبة الفعلية، كما سيأتي في المباحث العقلية؛ و بالجملة: لا يصحّ إخراجهم و لا يمكن توجّه الخطاب الخصوصي إليهم، و قد تقدّم أنّ الجاهل و أمثاله معذورون في مخالفة الحكم الفعلي» (تهذيب الاصول، ج ۱، ص: ۴۴۰).

این قیاسی است که ایشان در این دلیل دوم دارند. بنابراین تالی باطل است و نمی توان قائل به انحلال شد. قائل به عدم انحلال می گوید، نگاه، یک نگاه عام جمعی است و در این نگاه مشکلی وجود ندارد. یک نگاه متوجه به این امور می شود و همین که گروهی از این ها می توانند بفهمند و اثر بپذیرند، برانگیخته و منبعث شوند، در صحت خطاب کافی است، ولی اگر خطاب متعدد شد، هر خطابی باید در آن انبعاث مخاطب معقول باشد و اگر نباشد، نمی توان خطاب را متوجه شخص کرد، ولی وقتی خطاب واحد شد، می شود. در مجموعه این گروه ها، ده نفر هم باشند کافی است که یک خطاب کلی صادر شود، در حالی که اگر بنا است خطابات متعدد شود، نیاز به این است که هر کسی مستقلاً امکان انبعاث او باشد. (در باب قدرت هم همین طور است، لازم نیست خطاب مقید به قادر شود. این مطلب را بعداً عرض می کنیم).

نقد دلیل دوم

ممکن است در این فرمایش هم مثل استدلال قبل مناقشه شود به اینکه، این چهار گروه را بررسی می کنیم تا ببینیم توجیه خطاب آن ها درست است یا درست نیست.

امکان خطاب به عاصی و کافر

می بینیم که خطاب به عصات و نافرمان ها درست است. برای اینکه تأکید شما بر اینکه در خطاب باید امکان انبعاث باشد، به یک معنا درست است و به یک معنا درست نیست، یعنی فقط این نیست. اینکه علی الاصول امکان انبعاث باشد لازم است. در آدم عاصی و کافر هم این هست، منتهی باید مقدمات کار را درست کند تا بتواند به خطاب عمل کند. ما یک انبعاث مباحثی سریع داریم و یک انبعاث با مقدمات و غیر سریع داریم. گاهی فردی خداوند و تمام امور دینی را قبول دارد و فقط منتظر است تا به او گفته شود نماز بخواند، همه مقدمات و پیش فرض ها تمام است و زمینه برانگیخته شدن و فرمان بری از لحاظ مبانی و مقدمات همه آماده است، فقط باید یک فرمان را بفهمد و بشنود تا برانگیخته شود. اما گاهی شخص، اگر بخواهد منبعث شود، باید علاوه بر خطاب، دو سه مقدمه دیگر هم در او تمام شود، مثلاً شخصی در اعتقاداتش مشکل دارد یا هوای نفسی جلوی چشم او را گرفته است و نمی گذارد عمل کند.



خطاب بعث یا زجر نمی‌تواند این شخص را برانگیخته کند، نه به خاطر اینکه به امر خدا توجه ندارد و نمی‌داند، بلکه به خاطر اینکه مانعی جلوی او را گرفته است. این شخص امکان انبعاث به معنای انبعاث فقط ناحیه امر مستقیم را ندارد ولی امکان انبعاث با اصلاح مقدمات در او هم هست.

پس یک امکان انبعاث سریع وجود دارد که با شنیدن خطاب بر می‌خیزد. یک انبعاث دیگر وجود دارد که تنهایی این کار را نمی‌کند ولی مقدمات دیگر دارد که اگر آن‌ها را توجه کند این هم در کنار آن مقدمات شخص را بر می‌انگیزد. نسبت به کسانی که عاصی و یا کافر هستند، امکان انبعاث سریع و فوری وجود ندارد، برای اینکه فرض این است که موانع و حجاب‌هایی مانع است ولی امکان انبعاث به معنای دوم هست، یعنی اگر امر در کنار اجزای دیگر جمع شود، می‌تواند او را برانگیزد.

این سؤال مطرح می‌شود که آیا لازم است امکان انبعاث در توجیه خطاب، به نحو اول باشد یا به نحو دوم هم باشد صحت توجیه خطاب هست. وجهی وجود ندارد که منحصر در اول باشد. امکان انبعاث آنی و فوری نیست، اما انبعائی که اگر سایر مقدمات آماده باشد کار خودش را می‌کند، انبعاث بالقوه و شأنیت بعث، کافی است و لازم نیست که بعث و انبعاث آنی و فعلی باشد. به نظرم در فرمایش ایشان بین این دو انبعاث به نحوی جمع و خلط شده است.

اولاً عرف می‌گوید شأنیت بعث و زجر کافی است. ثانیاً همیشه اوامر و نواهی برای این نیست که بعث و زجر باشد. گاهی برای اتمام حجت است. تتمیماً للحجة و قطعاً للعذر، در خود آیات و روایات آمده است، لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حیاً عن بینة. پس می‌شود بر کافر و عاصی خطاب کرد، برای اینکه اگر اتفاقاً بیدار شد، متوجه می‌شود، اما اگر بیدار نشد، دیگر عذری ندارد. بنابراین، اولاً بعث و انبعاث شأنی بالقوه کافی است و ثانیاً تتمیماً للحجة، توجیه خطاب مانعی ندارد. پس خطاب منحل می‌شود و همین خطاب منحل شده از درون عام کلی، شامل عاصی و نافرمان و کافر هم می‌شود. خطاب مستقل یک اقم اصله به عارف سالک می‌گوید، یک اقم اصله به آدم متوسط می‌گوید، یک اقم اصله هم به عاصی یا کافر می‌گوید. در همه امکان انبعاث وجود دارد، شأنیت انبعاث در همه هست، منتهی به همان طیفی که عرض کردم. حتی اگر این هم نباشد می‌گوییم قطعاً للعذر و تتمیماً للحجة؛ لذا مانعی در این دو گروه نیست. البته تتمیم الحجة جایی است که اولی باشد و وقتی تمام می‌شود که امکان انبعاث بالقوه وجود داشته باشد و دومی مترتب بر اولی است.

ممکن است نسبت به عصری یا زمانی یا حکمی بنا است که از اول تا آخر، همه گناه کنند و عمل نکنند، ولی مصلحت ملزومه در آن هست، به همه افراد گفته می‌شود که آن عمل را باید انجام دهید، برای اینکه امکان انبعاث در آن‌ها هست. خطاب واحد استهجان را رفع می‌کند، ولی لازم نیست که مدلول واحد باشد، مدلول متعدد است، این هم



ممکن است کسی بگوید. این مطالب در مورد گروه‌های اول و دوم است، گروه‌های بعدی در بحث جلسه بعد ذکر می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.